بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 19 بهمن 1390.

روایت یونس بن عبد الرحمن، دو مضمون در آن وجود دارد که مضمون اصلی است. یک مضمون، این است که

لا تقبلوا علينا حديثا إلا ما وافق القرآن و السنة أو تجدون معه شاهدا من أحاديثنا المتقدمة

این مضمون شبیه مضمون روایت ابن ابی یعفور هست. که شرط حجیت خبر را وجود شاهدی از کتاب یا از قول پیامبر ص می داند. یک تعبیر دیگری در این روایت هست که

فلا تقبلوا علينا خلاف القرآن

مخالف قرآن را قبول نکنید.

فإنا إن حدثنا حدثنا بموافقة القرآن و موافقة السنة. أنا عن الله و عن رسوله نحدث و لا نقول: قال فلان

تا آخر تعبیر که اینجا هست. این تکه روایت همان تکه ای است که در روایت های این هست که آن چیزی که مخالف قرآن است پذیرفته نمی شود که ما روایت های موافق را هم به همین بازگرداندیم که روایت های موافق نهایتا به معنایی هست که معال آن ردّ روایت مخالف است. خب قطعه دومش بحث جدیدی ندارد. اما قطعه اولش این قطعه یک صحبتی در مورد آن روایت ابن ابی یعفور در کلام مرحوم شهید صدر هست قسمتی از این بحث شهید صدر را در مورد روایت ابن ابی یعفور عرض کنم که اینجا هم همان بحث ها می آید. شهید صدر در تقریرات آقای حائری این بحثی که الآن عرض می کنم به عنوان وجه اصلی پاسخ به روایت ابن ابی یعفور و عدم صلاحیت روایت ابن ابی یعفور برای استناد ذکر کرده اند. در کلام آقای هاشمی هم به عنوان وجه چهارم ذکر کرده اند و کلام ایشان هم این است که پذیرفته اند. فرمایش آقای صدر این است که این روایت حالا من تعبیر روایت ابن ابی یعفور را اول بیاورم که کلام ایشان را در آن چیز هست. روایت ابن ابی یعفور این است

إِذَا وَرَدَ عَلَيْكُمْ حَدِيثٌ فَوَجَدْتُمْ لَهُ شَاهِداً مِنْ كِتَابِ اللَّهِ أَوْ مِنْ قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ

یا به تعبیر محاسن فوجدتموه له شاهدٌ من کتاب الله أو من قول رسول الله.

سؤال:

پاسخ: او شاهدین در روایت مرسله ابن بکیر هست. شاهد أو شاهدین در این تعبیر نیست. شهید صدر می فرمایند که این روایت یا در مقام استنکار صدور هست یا در مقام نفی حجیت روایتی که شاهدی از کتاب و سنت نبوی نداشته باشد. اگر در مقام نفی حجیت باشد، ما می دانیم که خبری که شاهد نداشته باشد از کلام پیغمبر یا از قرآن، حجت است آن. سیره متشرعه بر حجیتش بوده است و تواتر اجمالی روایات در حجیت خبر واحد حتی در مواردی که مضمون آن در کتاب نیامده است و ارتکاز متشرعه در اینکه لازم نیست اعمه معصومین صرفا شرح احادیث نبوی را در توضیح آیات قرآن دهند بلکه تفاصیل احکام، جزئیات احکام به توسط ائمه معصومین وارد می شده است. این نکات سبب می شده است که ما از اول این روایت را یقین داشته باشیم که به آن مضمون که عدم حجیت خبری که شاهدی از کتاب نداشته باشد قطعا صادر نیست قطعا درست نیست. مثلا باید روایت را یا حمل بر تقیه کنیم یا حمل به اصول دین کنیم بگوییم مربوط به تفاسیر اصول دین و تفاسیر قیامت و امثال اینها است و الا ارتکاز متشرعه به منزله قرینه متصله محفوف به کلام است که از اول نمی گذارد در این روایت ها یک همچین ظهوری از آنها شکل گیرد. خب این در صورتی که مراد نفی حجیت باشد. اگر نفی استنکار باشد، مطلب بدتر می شود. اگر استنکار صدور باشد یعنی اصلا صادر نشده است حتی در اصول دین هم نمی شود به آن استناد کرد. چون انتظار متشرعه از ائمه در جزئیات اصول دین این بوده است که مطالبی بیان کنند که در قرآن نیامده است مواردی که در سنت نبوی نیامده است و این انتظار شیعه این تصور عموم جامعه شیعه از نقش امام علیه السلام در جامعه خود اینها کاشف از این است که مراد این معنا نمی تواند باشد این معنا حتی در اصول دین هم مخالف واقع است بنابراین روایت باید به هر حال حمل بر تقیه شود. بنابراین حالا ایشان می گوید دو معنا هست یا روایت مربوط به اصول دین است یا اگر مربوط به احکام باشد باید محمول بر تقیه باشد. ایشان اینگونه تصریح می فرمایند.

سؤال:

پاسخ: مضمون روایت ابن ابی یعفور عین مضمون عبارت یونس است دیگر. شرط حجیت را شاهد

سؤال:

پاسخ: نه آن قطعه دومش است که گفتیم آن شرط می کند که شاهدی از من احادیثا متقدمه باید باشد. سند اول ما عرض ما در مورد سند اول روایت یونس است که این دقیقا همین مضمون در آن وجود دارد.

سؤال:

پاسخ: عرضه بدوی است دیگر. حالا آن اختلاف الحدیث آیا مراد چیست قبلا اشاره کردیم که آیا به معنای اختلاف حدیث یعنی ورود حدیث هست، یرویه من .... به و من من لا ... به امثال اینها هست و حالا صورت مسئله اش هم هر چه باشد اذا ورد علیکم حدیثٌ، مطلق هست کاری ندارد که این حدیث معارض داشته باشد یا نداشته باشد. آن را عرض کردم گاهی اوقات امام علیه السلام می خواهند بگویند که این اختلافات حدیث گاهی اوقات ناشی از این است که حدیث های غیر صادر، صادر تلقی شده است. اگر ما ضابطه ای ذکر کردیم که حدیث صادر از غیر صادر تشخیص داده شود آن صورت مسئله پاک می شود کأنه. حالا من البته یک سری صحبت هایی در مورد روایت یونس به نظرم می رسد که اکثر این روایت ها در مورد روایت ابن ابی یعفور هم صادق است. من تصورم این است که حالا عبارت یونس را نکاتش را عرض می کنم بعد بر می گردیم به روایت ابن ابی یعفور. قبل از آن یک نکته ای در مورد این روایت ابن ابی یعفور عرض کنم این شهید صدر تفصیل قائل شده اند گفته اند اگر نفی حجیت باشد ما باید به اصول دین حمل کنیم یا به تقیه اگر استنکار صدور باشد نه. این تفسیری که ایشان ذکر کرده اند در صورتی که ما در مورد اصول دین به حجیت اصلا قائل نباشیم، حجیت تعبدیه خب عیب ندارد. ولی اگر در اصول دین به حجیت تعبدیه قائل باشیم بگوییم آنجا هم بحث حجیت تعبدیه مطرح است و امثال اینها این تفصیل را دیگر نباید قائل بشویم. آنجا هم ما یقین داریم که با توجه به نقش ائمه در مقام فروع و جزئیات مسائل عقیدتی، این روایات شرطش این نیست که حتما شاهدی از کتاب باشد. این تفسیر این مبنای خاص عدم حجیت تعبدی اخبار در اصول دین جاری می شود. و الا وجه خاصی به نظر در موردش نمی آید. این یک نکته. نکته دیگر اینکه اساسا احتمالات دیگری در مورد روایت ابن ابی یعفور هست لازم نیست روایت را حمل به تقیه کنیم امثال اینها به نظر نکات دیگری اینجا وجود دارد که در مورد روایت یونس عرض می کنم آن روشن می شود که این روایت را، من به نظرم احتمال تقیه خیلی احتمال جا داری نیست. چون فضای حاکم بر این بحث ها فضای به نظرم می رسد که فضای داخل شیعی است. مرادم این است که فضایی هست که در درون جامعه شیعی این حرف ها مطرح است. آن مهم نیست. به هر حال در مورد روایت یونس علاوه بر آن دو محوری که عرض کردم یک محور ... حجیت خبر به شاهد داشتن و یک محور هم رد روایت مخالف کتاب و سنت، یک نکته سومی هم در این روایت هست آن این است که تعلیل آورده است که چرا شما شرط حجیت را موافقت با قرآن و سنت یا شاهد از احادیث متقدمه قرار باید بدهید؟ می گوید

المغيرة بن سعيد دس في كتب أصحاب أبي أحاديث لم يحدث بها فاتقوا الله و لا تقبلوا علينا ما خالف قول ربنا و سنة نبينا

تا آخر آن تعبیر. ببینید این روایت یک بحث دسّ در کتب اصحاب را مطرح می کند. آن حکمی که در این روایت وارد شده است عملا به معنای عدم اعتبار کتب حدیثی است. معنایش این است که این کتب حدیثی خودش فی نفسه اعتبار ندارد باید دید شاهدی از احادیث متقدمی که ما داریم آیا شاهد دارد یا ندارد. شهید صدر هم اشاره می کنند در مورد روایت ابن ابی یعفور که روایت ابن ابی یعفور عملا حتی در مورد حدیثی که شاهد از کتاب و سنت داشته باشد حجّیتش عرفا کاللغو است. چون در واقع وقتی شاهد وجود دارد خود همان کتاب و سنت حجت می شود دیگر. دیگر نیازی نیست به حجّیّت روایت وارده از ائمه معصومین علیهم السلام. و فایده های اصولیانه ای که در نسبت سنجی بین احادیث ما در نظر می گیریم آنها یک فایده هایی هست که عرفا کالمعدوم هستند و بنابراین به آنها نمی شود،

این هم عملا معنایش این است که می خواهد بگوید که احادیث معتبر نیست و امثال اینها. به این روایت بعضی از روشن فکر ها و کسانی که در صدد کنار زدن احادیث هستند خیلی تمسک می کنند و دستاویز حرف زدن های روشن فکر ها بر خلاف احادیث هست تا احادیث پیدا می کنند که بر خلاف حرف هایشان است می گویند که اینها مدسوس است و دس شده است و از این حرفها به راحتی برای از بین بردن احادیث به این روایت خیلی تمسک می کنند. ولی نکاتی در مورد این روایت هست. یکی اینکه اگر قرار باشد دس انقدر گسترده باشد یک نکته نقض که در هر حدیثی که ما داشته باشیم احتمال مدسوس بودن برود خب چرا این حدیث کی میداند خود این حدیث مدسوس است. چه کسی می داند که این حدیث مدسوس نیست. شاید خود این حدیث هم مدسوس باشد. این معنایش بی اعتبار شدن، یعنی یلزم وجوده عدم. لازمه اعتبار این حدیث لازمه صحت این حدیث این است که خودش هم از اعتبار بیفتد. این یک نکته و نکته دوم اینکه دس، ذاتا یک چیزی است که راحت نمی شود انجام گیرد. در کتاب عوام الناس کسی که خط خودش را نمی شناسد کسی که احادیثی را که روایت کرده است آشنایی ندارد، خب ممکن است شخصی وارد باشد شبیه خط صاحب کتاب بنویسد و وارد کند در بعضی از داستان هایی که در مورد عوام اخباریه وارد شده است که بعضی در بعضی جرم هایشان دست کرده اند که در کلاس راهنما اشاره کردم خب آنها ممکن است تصریح کنیم در مورد عوام الناس و امثال اینها. ولی بحث ما کتب محققین اصحاب دانشمندان و عالم های اصحاب هست. این جور نیست که به راحتی بشود دس کرد. فی الجمله بعضی موارد فی الجمله که یک دس شده باشد ولی انقدر دس شدید باشد که موجّه این باشد که یونس بن عبد الرحمن بگوید محمد بن عیسی بن عبید بگوید یا ابا محمد ما اشدّک فی الحدیث و اکثر انکارک لما یرویه اصحابنا امثال این تعبیرات این بخواهد بگوید که چون دس شده است عمده این احادیث بسیاری از این احادیث از اعتبار افتاده اند و امثال اینها.

سؤال:

پاسخ: خب اگر حتی این هم باشد اینگونه نیست که یک نسخه از کتاب وارد شده باشد. نسخ را با هم مقابله می کردند این جور نیست که هر کسی از هر گوشه ای بیاید یک نسخه پیدا کند ادعا کند که این نسخه را قبول کنند.

سؤال:

پاسخ: نه در بحث صحت اعتبار نسخه کتاب من شواهد متعددی برای اینکه اهمیتی که به امر نسخه شناسی و نسخ می دادند، و جود داشته است. حتی برای شناسایی خط امام علیه السلام در آن روایت احمد بن اسحاق است که می رود خدمت امام علیه السلام می گوید که می خواهم شما یک خط برای من بنویسید که من خط شما را بشناسم برای اینکه تشخیص دهم که مکاتبه ای که از شما وارد می شود واقعا از شما هست یا نیست و امثال اینها. اینگونه نیست که به این سادگی ها باشد.

سؤال:

پاسخ: روایتی که شیخ صدوق در اختیارش بوده است، مکاتبه محمد بن حسن الصفار با امام عسگری که به خط امام حسن عسگری بوده است و در اختیار شیخ صدوق بوده است و چیزهای دیگری که

سؤال:

پاسخ: نه طبیعی قضیه است یعنی شناختن، همین الآن هم خط های علمای مختلف مشخص است یعنی کسانی که کارشناس هستند خط های شیخ طوسی هست خط علامه مجلسی هست علامه حلی است خط علمای مختلف وجود دارد.

سؤال:

پاسخ: نه ولو نساخ هم بوده اند ولی اینگونه نبوده است که

سؤال:

پاسخ: روحیه بی اعتمادی نبوده است دقت نظر بوده است. یعنی حواسشان جمع بوده است دقیقا. کاملا دقیق می خواسته اند تعبیر چیز را بیاورند که حواسشان، اینگونه نبوده است که هر چیزی را بیاورند و قبول کنند این یک نکته. و اساسا نکته سومی که هست که نکته عامی است شخصی مراجعه به نصوص آن دوره کند می بیند که هم ائمه معصومین سعی می کردند که راویان را اولا روایت هایی که راویان را می گوید که بنویسید کتاب هایتان را امر به کتابت می کند. خود همین ها و کتاب هایتان را به ارث بگذارید و امثال اینها و تأکید می کند به اعتماد به کتب امثال اینها خود اینها اقتضا می کند که دسی واقع نشده باشد و الا اگر قرار باشد دس واقع شود به طوری که کتاب ها از اعتبار بیفتد این مطلب صحیح نیست. نکته چهارم که می خواهم عرض کنم تأکیدات ائمه و دقت هایی که ائمه در امر حدیث داشتند که یکی از محور های دقت ها این بوده است که در میان راویان ما حتی گاهی اوقات نقلیاتی که مستقیما از خود امام علیه السلام می شنیدند، برای اینکه نکند این حکمی که از امام صادر شده باشد حکم تقیه ای باشد اینها می آمدند یک سری کارشناس هایی عرضه می کردند. یک سری حدیث شناس از سوی ائمه به عنوان محور و ملاک برای تشخیص حدیث ثقیم از حدیث صحیح وجود داشته است من جمله مثلا زراره به خصوص در بحث ارث شما می بینید احادیث مختلفی که راویان مختلف، چند تا از راویان است که علی بن سعید، موسی بن بکر واسطی، عمر بن اذینه، اینها حدیث هایی که از دیگران شنیده بودند می آمدند به زراره عرضه می کردند ببینند که آیا این احادیث برای آنها درست نقل شده است و عمدتا هم من فکر می کنم که به دو محور است یکی اینکه آیا این احادیث برای بیان حکم واقعی است یکی اینکه آیا انتقال حدیث و نقل به معناهایی که در حدیث رخ داده است درست حدیث منتقل شده است نه تعمد کذب. اشتباهاتی که در اثر سهو در ان تقال مطالب به خصوص مطالبی که مربوط به ارث هست که با ارقام و اعداد سرو کار دارد که احیانا خیلی وقت ها بسیاری از اصحاب با این ارقام چه بسا آشنا نباشند و امثال اینها. اساسا گروهی که به عنوان فقیه تلقی شده بودند، این اصحاب اجماع به گروه اصحاب اجماع، محور اصلی اش بحث فقاهتشان است. تسمیه الفقها من اصحاب أبی عبد الله امثال اینها من فکر می کنم که اینها این مجموعه یک مقداری جنبه مرجعیت برای تشخیص حدیث صحیح از ثقیم را داشته اند به خصوص کسانی که به عنوان افقه اینها مطرح هستند، اینها در موردش هست. این هم یک نکته.

سؤال:

پاسخ: نه یک همچین پالایش این چنینی ما شاهدی نداریم. آهان یکی از نکاتی که هست عرضه احادیث به خود ائمه. این را فراموش کردم قبلا بگویم. عرضه احادیث به ائمه، به اصحاب ائمه، اینها همه نشانگر حساسیت جامعه علمی آن موقع نسبت به امر حدیث بوده است. حتی گاهی اوقات این حساسیت به مرز وسواس می رسیده است. بنابر نقلی حماد بن عیسی می گوید که من احادیث زیادی از امام صادق شنیدم هی شک برایم حاصل می شد، شک برایم حاصل می شد، شنیده است حرف خودش را هم مستقیم هم شنیده است ولی از اینکه می گوید اقتصرت علی هذه العشرین. کاری ندارم که این حدیث درست است یا نیست غرضم این است که بنا بر اینکه این حدیث صحیح باشد یک نوع وسواس تا این حد به حد وسواس رسیدن بوده است دقت در اینکه یک حدیث را نقل کنند که صحیح باشد ثقیم باشد امثال اینها. ما با همچین چیزهایی مواجه هستیم.

سؤال:

پاسخ: نه نقل خودش است. بحث این است خودش با وجود اینکه شنیده است با این حال نقل نمی کند. غرض من این است که این جور نبوده است که نسبت به امر حدیث بی اعتنا باشند. حساسیت شدیدی که نسبت به امر حدیث بوده است اقتضا می کرده است که این گونه باشد. این هم نکته چهارم یا پنجم.

یک نکته دیگری که اینجا وجود دارد این است که ببینید در بحث احادیث مجعوله، این مطلب را متعرض شده اند که یکی از نشانه های مجعول بودن حدیث، این است که اگر حدیثی در امور مهمه، راوی اش یک نفر یا دو نفر باشد، حالا فرض کنید بگویند که وسط چهار راه بیمارستان یک بمبی منفجر شد. شما نگاه می کنید فقط یک نفر این مطلب را نقل کرده است. در حالی که افراد زیادی از چهار راه بیمارستان رد شده اند و فقط یک نفر نقل کرده است. می گویند که این خودش اماره قطعی یا اماره دلیل قطعی بر کاذب بودن این خبر هست. و الا اگر قرار باشد نباید راوی آن یک نفر باشد. بحث این است که این دس که در این روایت مطرح است اگر انقدر گسترده باشد که تمام هویت حدیثی ما را زیر سؤال ببرد انقدر گسترده بوده است، چطور شد فقط در همین یک روایت وارد شده است؟ من نشد یک تتبع گسترده کنم. هیچ یادم نمی آید که آن جوری که

سؤال:

پاسخ: غال، کاذبین است جاعلین است. کاذبین غیر از دس است. کاذب خب بحث رجال را برای تشخیص کاذب از غیر کاذب تدوین کرده اند. دس این است که وارد کتاب می کردند بدون اینکه رد پایی از اسم او وجود داشته باشد. دس غیر از کاذبیت است. بله کاذبین بوده اند ولی اینگونه که بتوانند حدیث را وارد کنند به طوری که هیچ نشناسند. بگوییم یک همچین امر مهمی وجود داشته باشد و امثال اینها، خود صدر همین روایت اقتضا می کند که جامعه شیعه رفتارش مثل رفتار یونس نبوده است. ما اشدّک فی الحدیث و اکثر انکارک ما یروی اصحابنا یعنی یونس بنا بر نقل محمد بن عیسی بن عبید یک روشی داشته است این روش تعجب بر انگیز بوده است. روشی که انقدر شدت عمل در امر حدیث که هی حدیث انکار کند هی حدیث انکار کند. بحث این است که اگر قرار باشد انقدر گسترده باشد دس حدیث که اینگونه موجّه ردّ احادیث باشد انکار احادیث باشد امثال اینها چطور شد فقط این به یونس بن عبد الرحمن و هشام بن حکم و به اینها رسیده است؟ هیچ کسی دیگر از این حرف ها خبری ندارد؟ اینها کاشف از این است که یا این روایت مجعول است یا چیز دیگری هست که به این گستردگی نبوده است مثلا دس، در یک دایره محدودی بوده است و الق امام علیه السلام به خاطر یک اثر مخصوصی بوده است و یا در یک زمان خاصی بوده است. ببینید من این احتمال را می دهم که در بعضی زمان ها برای بعضی از افراد، که متخصص نبوده اند، مجتهد و کارشناس حدیث نبوده اند، استفاده کردن از کتاب های فقها به دلیل وجود فی الجمله بعضی از دس ها صحیح نمی توانسته اند مراجعه کنند و افراد برای امر امور دینشان به کتاب فقها مراجعه می کردند می گوید که دیگر در مورد فقها نه در مورد افراد عادی می گوید که شما دیگر حق ندارید به کتب فقهای شما مراجعه کنید. این در یک دوره خاصی بوده است و برای افراد غیر کارشناس در یک دوره ای بوده است. آن خب قابل پذیرش هست. اما یک چیزی که انقدر گسترده باشد و من فکر می کنم که اگر این روایت درست باشد یک مقداری یونس قضیه را بزرگ کرده است یعنی درست آن روایتی که بوده است متوجه نشده است که این روایت مربوط به موسم خاص است و اساسا این نکته را توجه فرمایید یک نکته ای که مهمتر از همه نکات گذشته است و بسیاری از نکات گذشته هم به اینجا بر می گردد، سیره متشرعه بر حجیت خبر واحد، دلیل قطعی هست بر اینکه این روایت باید توجیه یا رد شود. مرحوم شیخ طوسی در عدّه اصلا دلیل بر حجیت خبر واحد را سیره متشرعه می آورد و شواهدش را ذکر می کند. می گوید که اساسا تدوین علم رجال برای این بوده است که چون خبر واحد را حجت می دانسته اند. در تک تک راویان بحث می کرده است که ثقه هست یا نیست و بحث هایی که آقایان می کنند آن عبارتی که شیخ طوسی در عدّه در مورد حجیت خبر واحد هست مراجعه کنید مطلب درستی است و ما می بینیم که عملا اهتمام به ضبط احادیث، اهتمام به دقت در راویان که کدام راوی صحیح هست و کدام صحیح نیست، اهتمام به پالایش کتب، حتی یک کتاب خاص را می آمدند و استثنا می کردند این روایتش صحیح است آن روایتش قبول نیست جدا می کردند و امثال اینها. همه اینها نشانگر این است که اصل امر حدیث و اعتبار حدیث یک امر مسلمی بوده است. اگر قرار باشد که انقدر دس در احادیث اصحاب شده باشد که دیگر نشود به هیچی اعتماد کرد و همه چیزها زیر سؤال رود و امثال اینها، این با این سیره قطعیه اعتبار احادیث خبر واحد و امثال اینها منافات دارد. پس علی أی تقدیر این روایت، یا باید، بحث تقیه و اینها هم نیست. این روایت شما اگر نگاه کنید می بینید که

یک نکته دیگر هم من ضمیمه کنم آن این است که حالا از همه این حرف ها بگذریم، این مغیره بن سعید که می خواهد بگوید دس کرده است در چه زمینه ای است. حالا به فرض آن مطالب را پذیرفتید و از اشکالات قبلی هم رفع ید کردید، مغیره بن سعید، این مغیره بن سعید آن چیزهایی که در شرح حالش و اینها هست، همه اینها مربوط به مسائل عقیدتی است. هیچ در مسائل فقهی در مورد مغیره بن سعید چیزی نیست. حالا من در این شرح حال مغیره بن سعید که، صفحه 224 بود در رجال کشی شما چیزهایی را که ببینید نگاه کنید روایت هشام بن الحکم که همین روایت است در واقع می گوید

كان المغيرة بن سعيد يتعمد الكذب على أبي و يأخذ كتب أصحابه و كان أصحابه المستترون بأصحاب أبي يأخذون الكتب من أصحاب أبي فيدفعونها إلى المغيرة و كان يدس فيها الكفر و الزندقة و يسندهما إلى أبي عليه السلام ثمَّ يدفعها إلى أصحابه ثمَّ يأمرهم أن يبثوها في الشيعة فكلما كان في كتب أصحاب أبي عليه السلام من الغلو فذلك مما دسه المغيرة بن سعيد في كتبهم

تعبیرات دیگری که این روایت صفحه 225 رقم 402 است. یا مثلا یک روایت دیگری که بحث در مورد مغیره بن سعید است این است که

و في الصحيح، عن زرارة قال: قال يعني أبا عبد الله عليه السلام أن أهل الكوفة قد نزل فيهم كذاب (أي المغيرة) فإنه يكذب على أبي يعني أبا جعفر عليه السلام حدثنا أن نساء آل محمد إن حضن قضين الصلاة

این هم در واقع ولو حکم فقهی هست ولی گرایش کلامی دارد در واقع همان بحث غلوّ و به اصطلاح کأنه یک احکام خاصه ای برای نساء آل محمد امثال اینها دارد که اینها چون یکی از پایین بودن رتبه زن نسبت به مرد این ذکر شده است که آنها نماز نمی خوانند. این می خواهد بگوید که نساء آل محمد علیه السلام اگر هم حیض می شوند بعدا قضا می کنند کأنه مشروعیت قضا در حقشان هست. این هم می خواهد یک ویژگی خاصی برای آل محمد و امثال اینها ذکر کند. عرض من این است به فرض حالا از تمام اشکالات سابق هم غمض عین کنیم این مطلبی که مطالبی که امثال در مورد مغیره به خصوص هست، مطالب فقهی نیست. فوقش این است که اینهایی که چیز باشد در مورد مسائل عقیدتی و آن جور چیزها مثلا چیز باشد که آن هم عرض کردم با توجه به نکات قبلی که هست در آن دایره هم درست نیست که اینها انقدر دس کرده اند که هیچ چیزی را نشود اعتماد کرد و امثال اینها.

سؤال:

پاسخ: آهان این یک روایت دیگری است. سألت عن المغیره اینجا مغیره بحث کرده است کأنه امام علیه السلام مهدی آل محمد صلوات الله علیه از این تعبیر استفاده می شود که و الله ما صاحبکم بمهدی و لا مهتدی امثال اینها. کأنه ادعا می کرده است که امام صادق علیه السلام آخرین امام هست و عراقیان امام صادق یا امام سابق حالا مغیره نمی دانم سألته عن المغیره، یا ان الاروی فتناسخ. آن بحثی که هست بحث تناسخ که تمام بحث هایی که اینجا مطرح است بحث تناسخ است بحث قائم بودن امام باقر یا امام صادق علیهم السلام هست بحث های غلو و بحث کفر و زندقه و اینها تمام اینها که وارد شده است در آن بحث ها هست. اگر احیانا هم به فقه سرایت کرده است که همان ان النساء آل محمد، آن هم رنگ کلامی دارد. ان النساء آل محمد رنگ کلامی دارد. نکته دیگری که عرض کنم در این وسط وجود دارد این است که به هر حال یک نوع پالایش هایی نسبت به احادیث از طرف علمای ما شده است و آن حرف هایی که به عنوان غلوّ و خدا دانستن ائمه و آن مراتب بالای غلوّ وجود داشته است آنها هیچ دیگر در احادیث ما عین اثری از آن نیست. یعنی اگر هم این بحث هایی که وجود داشته است این بحث ها در زمان ائمه مثلا پر رنگ بوده است الآن نسبت به چیزهایی بوده است که کارشناس های حدیثی ما آنها را تشخیص داده اند و از کتب حدیثی ما بیرون برده اند و دیگر در کتب حدیثی ما از آن حرف ها وجود ندارد. احیانا ممکن است بعضی از احادیث در مورد تجسیم در عبارت توحید شیخ صدوق استفاده می شود می گوید کأنه بعضی عبارت های تجسیمی وجود داشته است که اینها پالایش شده اند ما در واقع این احادیثی که الآن در اختیار ما هست، احادیث پالایش شده توسط کارشناسان حدیثی است که بعد از دوره اینها سال هایی در حضور امام علیه السلام بودند با استفاده از فرمایش ائمه معصومین علیهم السلام احادیث را پالایش کرده اند و از آن مشکلاتی که احیانا وجود داشته است آنها را من تصورم این است که اصلا در اولش هم انقدر پر رنگ نبوده است. ولی همان فی الجمله مشکلاتی که بوده است آن مشکلات فی الجمله هم به توسط کارشناسان حدیث پالایش شده است و این بحث ها اینکه فو الله ما نحن الا عبید الذی خلقنا در همین روایت مغیره بن سعید می گوید ما بنده خدا هستیم ما خدا نیستیم خدا هست که به ما قدرت داده است. این بحث های خدا دانستن ائمه و امثال اینها، بحث های تناسخ بحث های این جور بحث های مختلف که در این احادیث به آنها اشاره شده است، اگر هم وجود داشته است که فی الجمله از مجموع اینها استفاده می شود که اصل وجود فی الجمله شان را نمی شود انکار کرد، اینها در یک دوره محدودی بوده است و به تدریج اینها از کتب حدیثی ما پاک شده است و ما کتاب هایی که الآن در اختیار داریم پاک شده و پالایش شده آنها هست. البته احیانا ممکن است باز هم بعضی از راویان ضعیف وجود داشته باشند که حرف هایی را نقل کرده باشند که قابل اعتبار نیست. بحث عمده ای که من دارم بحث دس است. بحث اینکه حدیث کذب وجود دارد و راوی ای که خودش ثقه نیست حدیث کذب را در احادیث وارد کرده است خب طبیعی است آن. هنوز هم هست نمی شود چیز کرد. البته آقای خویی الآن وقت گذشت من فقط همین یک کلمه را بگویم که آقای خویی یک شاهدی می آورد در مورد اینکه یک روایتی را ذکر کرده است که می خواهد بگوید که این روایت قطعی البطلان هست که این را روز یکشنبه انشاء الله عرض می کنم. این بحث تمام شده است. محصّل عرض ما این است که این روایت هایی که شاهد را شرط حجیت خبر واحد قرار می دهد، این روایت ها در زمان کنونی قابل استناد نیست. یا مربوط به آن دوره بوده است یا مربوط به مثلا اصول عقاید بوده است امثال اینها اگر هم بوده است عمدتا هم اگر باشد مربوط به یک دوره خاص و افراد خاصی وجود داشته باشد نه بحث تقیه به نظر من موسمی بودن این احادیث و خاص بودن مخاطب این احادیث هر دو با هم. هم مربوط به افراد خاصی بوده است در زمان خاص بوده است و این روشن ترین وجه است اگر این نباشدف این روایت مجعول است. لو لا به دلیل مخالفت با ادله قطعیه، خود این روایت ها مخالف احادیث قطعیه است. و آن مضمونی که ابتدائا ممکن است توهم شود قطعی البطلان است. بنابراین اینها قابل استناد نیست اما روایت هایی که موافقت کتاب را شرط دانسته است ما موافقت را به معنای عدم مخالفت معنا کردیم. حالا به هر یکی دو جور معنایی که کردیم ما حصل آن به اینجا باز می گردد که شرط حجیت خبر عدم مخالفت با کتاب هست و عدم مخالفت هم به نحو تباین مراد است. این ما حصل کل عرض ما از اول بحث تا اینجا. یک نکته ای عرض می کنم در مورد کلام آقای خویی هست آن را شنبه عرض می کنیم و بعد می رویم بحث بعدی که اولا حکم عموم و خصوص من وجه چیست و دوم آیا مخالفت با کتاب خصوصیت دارد یا از کتاب می شود مخالفت با سنت قطعی را هم در نظر گرفت و جزو این قرار داد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد